

امر مخاطب از اَخَذُ . در لوح طسب

( خُذ )

است :

" وَخُذْهُ ( بگير آنرا ) عند الحَا<sup>جَة</sup>"

ماضی و مضارع عربی از مصدر خَرَّ و خُرور

( خَرَّ يَخِرُّ ) بمعنی افتادن . در لوح خطاب با شرف

است قوله :

" الى قبلة التي عند ظهورها خَرَّتْ وجوه اهل

ملاء الباقيين "

و در سورة الاستقلال :

" وَاذَاتَلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ عَلَى الدَّقَنِ "

در کتاب ایقان است قوله :

" حال چرا این خراطین ارض

خَرَاتِين

درین احادیث که جمیع آن بمثل شمس

در وسط سما ظاهر تفکر نمی نمایند " الخ

معرب خراتین فارسی گرمهای زمین خصوصاً گرمهای سرخ

دراز باریک در زمین نمناک .

در لوحی است قوله :

" در باره " مکتوب بارض خ ر ط

( خَرطوم )

نوشته بودند لعمری نحب ان نسمع

ندائهم فی کلّ الاحیان مانسیناهم بل نذکرهم بما یلیق  
وینبغی ان ربک لیهو الغفور الرحیم انشاء اللّٰه بعد از فتح  
طریق علی التّحقیق نرسل الیهیم ما تطیر به ارواحهم وتقربه  
عیونهم "

و در لوحی دیگر :

" ذکر اسراء اللّٰه ( حاجی میرزا حیدر علی اصفهانیسی

وحاجی میرزا حسین شیرازی اسراء بخرطوم که در تاریخ ثبت

است ) نموده بودید مکتوبشان تلقاء وجه حاضر شد وجدنا

نفحات قمیص اسم ربک المهیمن القیوم من شطر الخراطیوم

لا زال در نظر بوده و خواهند بود ان از کرهما من قبلسی

و کبرهما من هذا المظلوم الفریب این ایام بیش از این

جائز نه ان حصل الاستقرار فی هذه الارض لنرسل الیهیم

ما اراد ربک العلیم الحکیم "

خرطوم پایتخت کشور سودان افریقا است .

فارسی بمعنی شادمان و شاداب .

( خَرَم ) و خرم آباد قصبه مرکزی لرستان واقع

در بعد ۲۲۰ کیلومتری غرب جنوبی

اصفهان محلّ جمعیتی از بهائیان گردید و مقبره سیّد

اعلی هندی بابی قتل در جهال الشتر بقرب آن واقع است

وخرمشهر قصبه واقع در کنار رود کارون بقرب مصب آن در  
شَطّ العرب شامل تقریب بیست هزار اهالی نامش در سابق  
محرّمه و در دوره رضاشاه پهلوی تجدید و تغییر نام یافت  
و در آنجا جمعیتی از مهاجرین و غیرهم از بهائیان گسرد  
آمدند و برادران روحانی تقریباً در حدود ۱۳۴۰ در -  
آنجا بهائی شدند .

در لوح زیارت سید الشهداء قوله :

( خَریس ) " وانهار الفردوس من خریرها "

و در لوحی دیگر قوله :

" و یسمعك هدیر الورقاء علی الافنان و خریر مماء "

الحيوان " الخ بمعنى صدای جریان آب .

در کتاب اقدس است :

( خَزْر ) " كما تلبسون الخزوالسنجاب "

پوستین نرم ظریف ارزشدار معروف از

پوست جانوری بنام خَزْر .

جمع خزانة بکسر خاء و خَزینه بمعنسی  
( خَزائن ) گنجینه و نهانخانه . در لوح خطاب

به نصیر است :

" تالله الحقّ حبك ایاى لخير عن خزائن السموات

والارض ان تكون ثابتاً علیه "

و در کلمات مکتونه است :

" قد اخزنته فی خزائن سرى . . . انتم خزائن لا نّ فیکم

کنزت لثالی سرى "

و در لوح بشارات است قوله :

" از خزانة علم فاطرسما و خالق اسما طاهر گشته الخ

در خطایی است قوله :

( خَزَف ) " خزف هر چه تربیت شود لو لو "

لألا نگرود " بمعنی ظرف سفالین

مصدر عربی بمعنی گمراهی و تباهی .

در کلمات مکتونه است :

( خُسْران ) " اصل الخسران لمن مضت ایامه "

وما عرف نفسه "

و در لوح رئیس است :

" قد خسرالذین غفلوا عنه "

فارسی بمعنی پادشاه یا شوکت  
( خُسْرُو ) و پیشوای دادگر و نام خصوصی است و  
باین نام بعضی در آثار مذکورند از

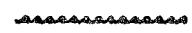
آنجمله :

خسرو پونه والا بهائی پارسی که در پونه هند مهمانخانه  
داشت در دوره غصن اعظم عبدالبهاء معروف و نیز جوان  
هندی مستخدم ایشان در سفرنامه بدایع الآثار و غیره  
مذکور است .

در لوحی است آنانشکومن الذین  
( خَسَفَ ) اختلفوا فی امرالله و بهم تکدر ضافی  
کأس عرفانی بین بریتی و کسف شمس  
تقدیسی و خسف قمر سلطانی " الخ یعنی محجوب و نسا  
پدید شد .

در قرآن بتذمیم منافقین است :

( خَشَبٌ سُنْدَةٌ ) " کاتهم خَشَبٌ سُنْدَةٌ " چنان  
بی جنبش و ساکن اند که گوئی چوبهائی  
بجائی تکیه داده میباشند و در کتاب ایقان هم ذکر است .



بکسریا فتح خاء و سکون یا فتح یا کسر  
( خَضِر ) ضاد همان است که مفسرین قرآن مراد  
از آیه " فوجدنا عبداً من عبادنا الخ

در شأن موسی و یوشع تفسیر کردند و معاصر موسی و صاحب  
حیات باقیه بشری از عین الحیات خواندند و شاید نسبتی  
مشخصی از بنی اسرائیل و موجود و غائب گفتند و مورخین  
و مفسرین اسلامی در خصوص نام و نسبش و وجودش گوناگون  
و عجائب نوشتند و عربان در اراضی مقدسه خضرالتبسی  
میخوانند و نام و لقب ایلیا نبی میدانند و غاری در دامنه  
جبل کرمل بنام مقام خضر است که مردم مسلم و مسیحی  
بزیارت میروند و گفتند که مدرسه الانبیا شهر ایلیا در آن  
محل بود و غصن اعظم عبدالبهاء سال ۱۳۱۳ هـ ق بعلت  
تأثر شدید از حسد و ضدیت اخوان و دیگر ناقضان بعد  
از عودت از اقامت ایامی در طبریا در آن غار اقامت نمودند  
و در آنجا مفتی افندی عکا بحضورشان رسیده اصرار  
برای مراجعتشان بعکا کرد و در همان چند روز اقامت  
در مقام خضر چون اعمال و اخبار افتراء و اقدامات شدید  
آقا جواد قزوینی بی دربی بایشان رسید او را از خود طرد  
فرمودند آنگاه بعکا رفتند .

و عرفاه و دانشمندان روحانی رمزی خضر را عبارت از مقام ولایت باطنیه و رهبران حقیقت معنویّه سائر و حاضر در کمال از مننه بتجسّدات بشریّه و مستور از اعین مرده جهلیّه مادیّه دانستند که رومی چنین گوید :

آن پسر را کش خضر ببرد خلق فهم آنرا در نیا بد عالم خلق  
آنکه جان بدهد اگر بکشد روستا نایب است دست او دست خدا

و در ضمن لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است :  
" و بمعنایت خضرا ایام بکوش بقا فائز شوی " الخ  
و بیانی از مقام نقطه البیان نقل از رساله " دلائل السببع  
ضمن نام سبع ثبت میباشد .

جزیره " خضراء " بتفصیلی در اسرار الآثار  
( خَضْرَاء ) عمومی ذکر میباشد و در افواه بابیان  
عصر اول مقبره " طبرسی مازندران  
که مستقر شخص قدّوس و صاحب قرار گرفت بآن نام مستقی بود .  
و در لوحی در حق ادرنه چنین مسطور است قوله :

" بسم الله الا قدس الاعلی هذا کتاب من لدنا الّسی  
الذی استشرق من بوارق انوار ربّه و استغرب عن الاوطان  
الی ان ورد فی جوار رحمة ربّه الرحمن فی الارض الّتی

سمیناها من قبل بالجزیره الخضراء و من بعدها بـ...  
الستریما قدر فی لوح القضاء من لدن علیم حکیم "  
و در لوح طرازات است قوله :

" انا قصدنا یوماً من الا ایام جزیرتنا الخضراء فـ...  
رأینا انهارها جاریة و اشجارها ملتفة " الخ که مراد بساغ  
رضوان زمین معروف شبیه به نیم دایره محدود بنهر میباشد  
و مشاهده خلاف امانت و توصیف فرشته امانت را قصداً  
و مخصوصاً بعبارات رمزیّه فرموده اند و در خطابی در وصف  
عکاء است قوله :

" نفحات قدس چگونه در وادی قدس منتشر میشود  
و شمیم نسیم حدائق ابهی شام اهل جزیره خضراء را  
چگونه لمطر مینمود " الخ و نیز  
خضراء در الواح و آثار و در اصطلاح اهل بهاء نام شهر  
سبزوار خراسان گردید قوله :

" یا ارض الخضراء استمع ندا مالک الاسماء انه یدکرک بما  
لا یبادلہ شیئی " الخ  
و قوله :

" هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریا انا تذکر اهل  
الخضراء الذین اقبلوا الی الافق الاعلی از کسروا اصنام

الهی باسم ربهم المقتدر القدير

وآن بلد از مراکز قدیمه این امر بود و اوضاع آنجا و احوال رجالش مفضلاً در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و از معارف مؤمنین متقدمین عباسقلیخان در سنین اقامت ایهی در بغداد بزیارت رفت و اسب مرکوب خود را که تا آنجا راند و در اصطبل خانه آنحضرت بست و ایامی استفادہ علمیہ و معنویہ نمود و سوار بر آن مرکب عودت کرد .

دیگر میرزا محمد قلیخان و نیز شاهزاده جناب از مؤمنین بود ولی پس از رجوع از طهران بدلالت بعضی نزد حاجی ملاهادی حکیم تلمذ کرده مشربش مغیرو رفتارش در گرسون گشت .

دیگر محمد رضاخان و میرزا هدایت و نیز حاجی محمد جعفر چنانکه در لوحی است قوله :

" یا محمد جعفر انشاء اللہ بعنایت الهی فائز باشی حق جل جلاله عباد خود را در کتب و صحف و زبیر نصیحت فرمود " الخ

دیگر حاجی محمد کاظم اصفهانی مقیم در آنجا قوله :

" یا کاظم اتاناز کرناک فی الواح شتی " الخ

وقوله :

" اینکه در باره خضراء و اتحاد اولیاء و اجتماع در بیت کاظم علیه بهائی ذکر نمودی جمیع بشر فاضلا فائز . . جناب کاظم و من معه مکرر از ظم اعلی مذکور الخ دیگر ملاعلی شهید مشهور و خاندانش که بنام خضرائی شهرت گرفتند .

دیگر میرزا بدیع طبیب و خلفش میرزا محمد و میرزا ضیاء صبرا و حسن نجار و آقا محمد رضا نجار و ملا عبد الوهاب و

ملا عبد العزیز و ملا رحمة الله و درویش مراد و آقا سید احمد

و آقا میرزا سید محمد از غندی الاصل و میرزا قدرت و

میرزا باقر و زین العابدین و آقا غلامعلی و میرزا

محمد علاقه بند و برادرش میرزا ابراهیم صباغ و میرزا

حسن پسر عم میرزا بدیع آقا ابراهیم و برادرش آقا

عبدالکریم دیگر از معارف مؤمنین : آقا عباس جراح امین

املاک حاجی ملاهادی و خلفش دکتر رجبعلی جراحی و

خانوادهاش و بعداً آقا غلامرضا استا دقاسم کربلائی محمد

علی حداد و خاندانش فروتن و کربلائی عبدالکریم جدید و

کربلائی محمد حسین .

و در چند قریه تابعه سبزوار نیز تنی چند از مؤمنین بودند و

در سال ۱۳۲۸ هـ ق آقا علی اکبر از اهل کوشکباغ از توابع

سبزوار در حالیکه از عزم رفتن بحیفا برای علت پا منصرف گشته عودت نمود در باغ خودش به تیر اعداء گشته گردید و در سال ۱۳۳۴ کد خدا حسین و پسرش در حال دفاع از حمله دشتبان کشته شدند . و راجع بدو شخص مهم سبزوار در اثری از خادم مؤرخ ۱۲۹۷ خطاب بملا علی بجستانی است قوله :

در مکتوب آنجناب زکرجناب حاجی سبزواری علیه  
۶۶۹ بود لوح امنع اقدس از سما مشیت نازل و خاتم  
عزّ مزین و ارسال شد با و برسانید لتقرعینه و یفرح قلبه  
و ینشرح صدره و یقوم علی ماینبغی لایام ربّه الظاهر  
العزیز الکریم فی الحقیقه کمال عنایت در باره ایشان  
شده طوبی له ثم طوبی له و همچنین لوحی مخصوص  
نفس دیگر علیه ۶۶۹ در همان ارض یعنی ارض خضراء  
نازل و ارسال شد بایشان برسانید لیشرّب منه کوثر العنایة  
والعرفان الخ

مقصود حاجی ملاهادی حکیم و حاجی میرزا ابراهیم  
شریعتمدار است . و عاقله دیگری بنام .

خضرائی منسوب بملا محمد صادق از اهل کلارستاق  
مازندران بودند که اولین بهائی در وطن خود در دوره

غصن اعظم عبدالبهاء شمرده میشد و با همه برادرانش  
صحبت عقیده‌های کرد و یکی از آنها بنام محمد جعفر و هم  
برادرزاده اش بنام محمد قاسم پذیرفتند و ملا صادق بعلت  
معارضت مردم مهاجرت بطهران نمود و محمد قاسم مذکور  
در همدانیش با ضراف ساری مازندران اشتباهاً بدست  
مأمورین سردار جلیل کشته گردید و از ملا صادق بمناسبت  
وضع مازندران عاقله بشهرت خضرائی بجا ماند و اکبر  
اولادش سیرزا جواد خان با خط بسیار زیبا و معلومات ادبی  
بود . و نام :

بقعه خضراء برای مقبره سلسبیل یزد که افغان باهتتام  
آقا محمد علی یزدی بنا نمودند و خود آقا محمد علی اولین  
مدفون در آنجا است مقام ابهی فرمودند و در ضمن  
لغت بقعه ذکر است .

خضل مصدر عربی بمعنی تری و آبداری  
و شادابی و خضیلة بمعنی باغ .  
خضل سبز و شاداب . در خطاب

خَضَل  
خَضِیْلَه  
خَضِل

معروف بعتمه است :

" و خضلت ونضرت وراقت من فیض بیانك . . . و  
اجعلها رتانة بمیاه الوجود و خضیلة مخضرة الخ



شرح هاء است قوله :

" و نطق بحكمه من قبل ان يظهره الله في البيان  
على عليه السلام في الخطبة المخزون ثم في الخطبة  
العجماء " الخ

عربی . در لوق طَبَّ است :

(خَطَرٌ - خَطِيرٌ) " ادخال الطعام على الطعام

خطرکن منه على حذر " بمعنی دم

مرگ .

و در لوح دنیا :

" پادشاه آید الله توجّهی باین امر خطیر فرمایند "

بمعنی مهم .

عربی گام . در لوق حجّ بفدا است :

" ایرت هذه اول خطوة وضعتها

خَطْوَةٌ

في سبيل رضائك "

عربی گناه و غلط کاری . در لوق

(خَطِيئَةٌ - خَطِيئَةٌ) خطاب بصدر دولت عثمانی است :

" بعد از گفتگوها که برائت خود

و خطیّه شما را ذکر نمود "

عربی شمیره . در لوق طَبَّ است :

" زاع از نمنه " بلبیل بی نصیب

(خُقَاشُ)

و خُقَاشُ از شعاع شمیر در کریز "

در لوق طَبَّ است :

(خَلَا - خَلَوْتُ) " نِعْمَ الرِّيَاضَةُ عَلَى الْخَلَاءِ "

خوب است ورزش بحال تهن بودن معده

و خَلَاءٌ مصدر عربی بمعنی تهن بودن است .

و خَلْوَةٌ نیز اصلاً مصدر بمعنی بادیگری بتنها سر بسریدن

و اطلاق بر جای بتنهائی و فراغ بسر بردن میشود .

و خلوت سر پوشیده نام يك عمارت حكومتی در اصفهان

بود که فرماندار در آنجا افراد از جمعیت میجست و بساب

اعظم چندی در آنجا اقامت جست و از این روشهرت یافت .

قریه ای در فرامان محل اجتماع و

سکونت گروهی از بهائیان .

(خَلِجُ آبَادِ)

و خَلِج نام طایفه ای از ترکان چادر نشین

که در آنحوالی میزیستند و قریه بآن نام مستق گردید

و لایتی معروف مابین آستارا و گیلان

که در دوره غصن اعظم عبدالبهاء

گروهی بهائی شده معاریفی مذکور در

(خَلْخَالِ)



تاریخ و آثار داشتند و اصل خلخال نام حلقه و زینبی  
است که زنان بر پا کنند .

خَلَط مصدر عربی بمعنی مزج و -  
(خَلَط - خِلْط) آمیختن . در لوح طَبّ است :

" اذا اجتمع الضدان علی  
الخوان لا تَخْلِطُهُمَا " . وقتی که دو خوراک ضد یکدیگر  
بر سفره حاضر شود آن دو را باهم نیامیز یعنی نخور و بمعدّه  
نریز .

خِلْط در اصطلاح طَبّ قدیم یکی از چهار رکن امتزاج  
و ترکیب مزاج یعنی خون و بلغم و سودا و صفرا . أَخْلَاط  
اربعه جمع .

در لوح نامبرده است :

" قل بما بیّناه لا یتجاوز الا خلاط عن الاعتدال "

خَلَع مصدر عربی و بمعنی لباس و غیره  
(خَلَع - خِلْعَة) از بر کردن . در مناجاتی در خطابی  
است :

" ربّ و منائی هولاً عباد قد خلعوا فی حبّك العذار  
در دوستیت لباس شرم و خجلت را کردند .  
خِلْعَة پوشاکی که از کسی براه بخشش رسد . خِلْع جمع .

در لوحی است :

" قسم بافتاب معانی که گل ازو محتجب ماند مانند کسه  
اگر جمیع ممکنات بیقین صادق در ظلّ امرش در آیند و بر  
حبش مستقیم گردند هر آینه گل بخلع یفعل مایشاء و یحکم  
مایرید مخلع و فائز آیند "

(خَلَق - أَخْلَاق) خَلَق خَلَقَة عربی بمعنی کهنه . در

لوح خطاب بشیخ سلمان است :

(عَبْد الخالق) " اگر از قطن خلقه باشد عند اللّٰه

از حریر جَنّت محسوب "

و در لوح به نصیر است :

" باین از کار خلقه عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیّه

محروم سازند .

أَخْلَاق جمع خُلُق بمعنی خوی و سببیه که بمعنی آداب گفته میشود

و دروس اخلاق مصطلح نزد بهائیان نام دروس دینی غیر

رسمی نونهالان بهائی منعقد در خانه های بهائیان شد

که ابتدا در سال ۱۳۱۵ هـ ق بواسطه آقا سید حسن

هاشمی زاده متوجه تأسیس گردید و متدرّجاً صورت دروس

تغییر و ترتیب حاصل نمود .

و خالق آفریننده و خدا است . و عبد الخالق <sup>الله</sup> آثار این امر

مذکورند از آنجمله :

عبد الخالق مسیحی مصری که هنگام سکون و استقرار کشتی در بندر اسکندریه کسی بمحضرا بهی در کشتن فرستاد و عرضهای تقدیم داشت و لوحی برایش صدور یافت و در حقیق در لوحی چنین مذکور است :

" انا كتبنا لعبدنا الخالق الذي كان من ملائكة الروح " الخ

عربی بمعنی صدیق و یار بخصوص و لقب حضرت ابراهیم گردید که بنام خلیل و خلیل الله و خلیل الرحمن شهرت

دارد و در آثار این امر بکثرت ذکر یافت و غالباً ابراهیم نامان بوصف خلیل و یهود بنام ابناء خلیل مذکور میباشد در لوحی است :

" انا نذكر في هذا المقام ابناء الخليل و وراث الكليم الذي تضيقت منهم راحة محبة الرحمن في الامكان و نبشرهم بما قدر لهم في ملكوت الله رب العالمين " و قوله :

" يا ابناء الخليل امروا نداء جليل مرتفع و طهور بلبيتك لبيتك ناطق طوبى از برای بصری که بمشاهده مگم

فائز گشت و با آثار قلمش مفتخر " و خلیل در آثار حضرت نقطه لقب تجلیلی آقا سید ابراهیم تبریزی است که ویرا بنام رحیم نیز میخوانند و در ضمن نام ابراهیم و یحیی شبت میباشد قوله :

" ان يا اسم الرحيم فلا تنظر الي من في البيبان الا بسرا لله و حجابها فاننا كنا سائرين " که وی را نصیحت دادند از بیانیان عیبجوئی و تنقید اعمال نکند چنانچه خودشان ستر و غضب عین میفرمودند . و در لوحی از حضرت بهاء الله خطاب باواست قوله :

" هو الملقى الابهى ان يا خليلي في الصحف و اسمي في الكتب . . . لمن الله من ظلمك وانكر حقك في البيان . و انا بعمد ورودنا في السجن الاعظم بالخنازير سالات الله شرق الارض و غربها . . . ان اذكر اهلك من قبلي و بشره بذكري اياه "

و در قزوین حاجی ابراهیم خلیل و خانواده اش بنام خلیلی معروف و در الواح بسیار مذکورند قوله ج ع :

" و نختم الكلام بذكر الخليل و من معه لعمر الله اتفكان مذکوراً لدى المظلوم بذكر لا ينفد نوره . . . يا خليل اسمع النداء " الخ

و در تون خراسان که فردوس و فاران خوانده شد  
 حاجی آقا ابراهیم بنام خلیل در الواح بسیار مخاطب  
 و مفتخر گردید و برادر زاده اش حاجی شاه خلیل اللّٰه  
 شخص معروف درین امر و مخاطب در الواح کثیر بنام خلیل  
 گردید منها قوله ج ع :

" یا شاه خلیل قد اقبل الیک المظلوم من سجن  
 الاعظم و ذکرک بما لا یعادله ذکر من علی الارض " الخ

و نیز حاجی محمد ابراهیم یزدی معروف بمنوان حاجی  
 مبلغ بخطاب " یا ایها الخلیل " مخاطب گردید .

خمر عربی شراب و بادیه و خمار صداع  
 ( خَمْر - خُمَار ) مستی از آن که غالباً در کتب  
 مقدسه تنفروا استکراه و ذم و منع

از شرب آن تکرار و تأکید شده و زیانهای مادیه و معنویه  
 حاصله از آن عام الفهم میباشد و در آثار این امر شدیدتر  
 و موکد تر مصرح میباشد . بنوع تشبیه و استعاره در کلمات  
 عرفا و ادبا اطلاق بر مقام انجذاب و اشتعال الی اللّٰه  
 و اشاره گردیده که مستی روحانی ایجاد مینماید و در آثار  
 این امر نیز همین نوع تعبیرات مذکور میباشد از آنجمله  
 در لوح باین الذبیح است قوله :

" ای سرستان خمر عرفان درین صباح روحانی از کاس  
 الطاف رحمانی صبح ( بادیه بهنگام صبح در صبح ذکر  
 است ) حقیقی بیاشامید این خمر توحید را خما در دیگر  
 است و خمارش را کیفیت دیگر . . ان اسرعوا الی ما ارادکم  
 معرضاً عما اردتم هذا خیر لکم "

و در ح می زکری است :

بعریبی خمس در مذکر و خمسة در مؤنث

( خَمْس - خَمْسِین ) عدد پنج است و در آثار صادره از باب  
 اعظم عدد پنج عدد باب میباشد که

دو مثلث تودر تو و هیکل مخمس رمز از آن بود و از مقام ابهی  
 در دعاء یدعوه محیی الانام فی الایام :

اسألك یا الهی بك و بهم و بهولاً الخمس " مراد

پنج تن از اهل بهاء است که در الواح ذکر شدند و تحمّل  
 مشقات شدید کرده خود را بسجن عکا رساندند و غالباً

بمعاندت معاندین مفسدین از زیارت جمال الهی محروم ماندند .

و سادات خمس مذکور در نوشته ها و آثار پنج برادر رشتی  
 بودند که خاندان خمسی از آنان بر قرار است .

و خمسین عدد پنجاه . در خاتمه لوح مصیبت حروفات  
 عالین است قوله :

"فتفکروا فيه يا اهل البیان خمسين الف سنة انتم  
فی علم الله لراسخون" و اینجا چنانچه درج در ذکر  
است از واقعی است که مراد از ذکر عدد رتبه خاصه  
آن نیست بلکه محض افاده کثرت و مبالغه ذکر یافت و اگر  
خواهیم توانیم تبیین کرد که چون طبق آیه قرآنیه مدت  
روز قیامت که دوره بیان است خمسين الف سنة است  
باین عبارت تعبیر فرمودند .

شؤون خمسة آثار و آیات نقطه  
خَمْسَة و اصطلاح و فلسفه مخصوصی از ایشان  
است که در مواضع بسیار ذکر نمودند  
از آن جمله در بیان در باب ثانی از واحد تا سح است  
قوله الاعلی :  
" و از شؤون خمسة نقطه چه آیات و چه مناجات و چه  
تفاسیر و چه شؤون علمیه و چه کلمات فارسیه " الخ

(خُمُود - خُمُود مصدر عربی بمعنی فرو نشستن  
شعله آتش . إخماد فرو نشانیدن  
إِخْمَاد - خُمُود شعله آتش . در لوح رئیس است :

" و النفس التي هي المقصود انها تبعث من كلمة الله  
و انما هي التي لو اشتعلت بنا رحب ربه لا تخمد ها

مياه الاعراض " آبهای اعراض معرضین آتش حب برورد گار  
را که در نفس مشتعل به عشق آلهی است افسرده نسازد .  
مخمود دل سرد و فرو نشانده آتش عشق . در لوحی بحاجی  
ذبیح است :

" باید ناظرًا الى الله ببعضی جهات توجه نماید که  
شاید مخمودین از نار ذکر تپه بر افروزند "

مصدر عربی گنماد و بی ذکر بودن در  
(خُمُول) بین مردم . در خطابی است :

" شخص ذلیل بترهیت مرتبی  
از حقیض خمول باوج رفیع رسد "

عربی آواز گاو و در قصه معروفه از قرآن  
راجع بگوساله سازی بنی اسرائیل  
(خَوَار) و پرستش مذکور است و رمز تبیین

از روحانیین اسلام ازین آیات اصطلاح گرفته بر مخالفین  
معاند خود استعمال کردند و مخالفین اولین باب اعظم  
در شیراز و اطلاق عجل و خوار و سامری بر آنان خصوصاً  
بر ملا جواد برفانی در تاریخ ظهور الحق و در ضمن ج و د  
و سایر مسطور است .

بکسر یا بضمّ خاء و با تلفظ هوا و معرب  
 ( خُوَان ) خون هوا و معدول فارسی بمعنی  
 خوردنی و آنچه خوردنی بر آن نهند  
 خصوصاً طبّی بزرگ که بعرف حاضر میز خوراک خوری میگویند  
 در لوح خطاب مسلمان است :  
 " مقرّ عزی راکه اگر جمیع ماکان برخوان نعمتش حاضر  
 شوند " الخ  
 و در لوح طبّ :  
 " اذا اجتمع الضدان علی الخوان لا تخلطهما فاقنع  
 بواحد منهما "

و در ضمن نام عید زکری است .

فارسی بمعنی میرمآئده .

( خوانسالار ) و نام خوانسار قصبه ای در حومه  
 اصفهان مخفف از آنست و غصن اعظم  
 عبدالبهاء حاجی ملامحمد خوانساری را خطاب بخوانسالار  
 فرمودند .

عربی پره‌های ریز درون پره‌های ظاهر  
 بلند در جلو . در تفسیر سوره "والشمس"  
 ( خَوَافِی )  
 است :

" لوجود هذا الطیر المقطوعة القوادم والخوافی  
 جناحًا لیطیر فی هوا المعانی والبیان " الی آخرها مراد  
 تشبیه احوال معاندت اشتغال معرضین و معترضین خودشان  
 میباشد که گویا بامقراض عناد و بغض پره‌های بیرون  
 و درون بال آزادی را ببردند و اگر آزادی بود و حکمت  
 اقتضا میکرد در هوا معانی و بیان طیران برتر و بالاتری  
 میشد . و در خطابی و مناجاتی است :  
 " وایسط له قوادم الانجذاب وایباهر الاشتیاق  
 وخوافی الارتیاح "

با و او مجهول اسم مصدر فارسی  
 ( خواهش ) از خواستن و در متعارف فارسی کلمه  
 حسب خواهش بترکیب حسب عربی با  
 خواهش فارسی مستعمل بوده و در لوح بشیخ نجفی است  
 قوله :

" حسب خواهش دولت علیّه عثمانی " الخ

خَوْرَنْق و سَدِیر دو کاخ سلطنتی نامی  
 ( خَوْرَنْق ) که معماران رومی بدستور بهرام گور  
 پادشاه ایران در محوطه خیبره  
 بین التهرین مرکز سلطنت عربی دست نشانده پادشاهان

ایران بر افراختند و نام فارسی کاخ اول خورنگاه و خورنگه  
و خورنه یعنی خورد نگاه و یا خورنگه یعنی آفتاب بهمن  
و روی بافتاب و نام کاخ دوم سه دیر بود و عربان معرب و  
مغیر کرده خورنق و سدیر خواندند . در لوحی است :

" ان استمع ما یوحی من شطر الملا الاعلی علی

بقعة المحنة والابتلاء . . . این من بنی الخورنق الخ

و در لوح خطاب بحاجی محمد کریم خان است قوله :

" این من بنی الخورنق و السدیر این من اراد ان

یرتقی الی الاثیر الخ و در نام سدیر هم زکری است :

کلمه سربانی الاصل بمعنی کاهن

( خورری ) و مسیحیان اطلاق بر پیشوایان دینی

خود کردند و حواری معرب و مغیر

از آن میباشد . از حضرت بهاء الله در لوح بشارات

است :

" اعمال حضرات رهبة و خوریهای ملت حضرت روح

علیه سلام الله و بهاؤه عند الله مذکور "

از قرا خراسان برای اجتماع گروهی

از بهائیان در آنجا و نیز برای برخی

از واقعات در الواح و آثار مذکور آمد .

در آغاز بسال هزار و دو بیست و اند هجرت حاجی ملا  
اسمعیل بملاقات کربلایی عباس نجار ساکن بیرجند فائز  
بایمان بهائی گردید و بواسطه او جمعی دیگر مانند  
حاجی یوسف و کربلایی یوسف باغ و حاجی ابراهیم بن علی شفیع  
متدرجا فائز شدند دیگر محمد قلیخان نخعی و بواسطه  
او حاجی ملا یوسف بیک نخعی و حاجی ملا غلامحسین مطلع  
شده متدرجا بکمال ایمان رسیدند و نیز ملا عزیزالله و او  
چندان بلایا از ملاهای دیگر دید که خویش را انتحار کرد  
و در سال ۱۳۳۳ بتحریک و مبادرت ملاها و دشمنان  
تعرضات و تضییقات شدیده واقع گردید و الواح صادره در حق  
خوسف بدین نهج است قوله :

" یا اولیائی فی الخاء و الواو الخ

مصدر عربی بمعنی افتادن در آب و  
( خوض ) گلاب و مشکلات باطل و لهو و لعب

و امثالها . در مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی خائفاً فی غمار البلاء "

ایضا قوله :

" و خاض الظلام فی غمار الجور والعدوان "



نام قریبای از توابع بیرجند . اجتماع  
(خُونیک مود) از بهائیان از آن جمله ملا اسدالله و ملا  
نظر علی و ملا عباس در آنجا مجتمع بودند  
و ضمن نام رضوان زکری است .

قصبهای شامل تقریب ۳۰۰۰۰ اهالی  
(خوی) واقع در ایالت آذربایجان بعد ۱۱۰  
کیلومتری غرب شمالی تبریز که تفصیل  
اوضاع و اشخاص آنجا مرتبط باین امر در تاریخ ظهور الحق  
ثبت میباشد و از معاریف بهائیان آنجا میرزا علی اشرف  
و پسر عمش حاجی ملا حسین و پسرش حاجی بیوک آقا و نیز  
جلیل که در سال ۱۲۹۰ هـ ق بواسطه حاجی ملا حسین  
بهائی شد و تبلیغ کرد و الواح متعدّد از آن جمله  
لوح اشراقات خطاب با و است ولی در دوره غضن اعظم  
عبدالبهاء از ارکان نقض شده رساله‌های بعلیه آنحضرت  
نوشت و نام وی بسوء مذکور میباشد و ضمن نام جمال زکری  
از او است .

عربی بمعنی خوب و سود و مال  
(خیر) و امثالها و نیز بمعنی بهتره در  
کلمات مکتونه است :

" اصل کَلّ الخیر هو الاعتماد علی الله والا نقیار  
لامره والرضاء لمرضاته "

و شرکت خیریه تأسیس یافته از جوه برتیه در عرف اهل بها  
معروف و مشهور بود و در ابتدا بهر پیشرفت امر تبلیغ  
بواسطه میرزا عزیزالله خان و رقا و ضعیف السلطان و آقا  
سید نصرالله با قراف و بعضی دیگر تأسیس شد که از آن وجوه  
مبلغین بهائی را اداره میکردند .

خیر القری در نزد اهل بها لقب و شهرت قریه صفیره  
تا بعهده بشرویه خراسان است که تمامت سکناش بهائی اند  
و نامش زیرک میباشد . و نیز در کتاب بدیع چنین مسطور  
است :

خیرالنساء ام نقطه اولی است حرام شده اطلاق این  
اسم بر امام الله و همچنین اذن داده شده اطلاق این  
اسم بعد ها بر ضلع نقطه که در فارس ساکن اند  
و خیرالله مبلغ معروف بهائی در امریکا ضمن نام امریک  
وصف است و رودش از امریک برای زیارت روضه ابهسی  
و دیدار غضن اعظم در سال ۱۳۱۴ هـ ق بود و از ایشان  
خطاب بمستر ویلهلم بهائی معروف در نیویورک چنین  
مسطور است قوله .

" واما قضیّه مکتوب او موجود است خواهش نمود کسیه  
رئیس عموم باشد در جواب مرقوم گردید دَعْ زَكَرَ الرَّئِيسِ  
وَالْمَرْئُوسِ وَالسَّائِسِ وَالْمَسُوسِ از این محزون شد و با هادی  
خویش حاجی عبدالکریم تکذّری حاصل نمود این سبب  
شد که روی گردانید "

عربی خانه افراخته از بافتنی و چوب.

( خیمه ) در لوحی است :

" خیمه امر الهی عظیم است "

جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت " الخ

که بر سبیل تشبیه واستعاره استعمال کردید .

حرف - د



## حرف د

مستر آرتور بیلسبوری داج از بهائیان  
شهر اولیه ایالات متحده امریکا بود که

داج

با زوجه اش در نیویورک بسال ۱۳۱۵

هق بهائی شد و سفری بهنگا بهر زیارت رفت و در نیویورک  
خانهاش محل پذیرائی از بهائیان بود و قریه و زراعت  
و بیمارستان داشت و در سفرنامه امریکا چنین مسطور  
میباشد که مرکز عهد و میثاق در آن مجلس ایمان مستر داج را  
ایمان پطرس فرمودند و نهایت عنایت بآن دو بنده صادق  
مخلص اظهار نمودند و در خطابی باو از غصن اعظم  
عبدالبهاء است قوله :

" جناب مستر دج علیه بهاء الله الابهی هو الابهی  
ایها الزائر لمطاف الارواح المخلص فی دین الله طوبی  
لاّم ولدتك ولثدی رضعت لبنه . . . اما ما سألت  
من الروح ورجوعه الی هذا المقام الناسوتی والحیز المنصر  
اطم ان الروح کلیاته ینقسم الی الاقسام الخمسة الخ

قربهای در نور مازندران ایران که  
 ( دازگلا ) جمال ابهی میراثا در آنجا مالکیت  
 داشتند و در ایام باب اعظم بآنجا  
 رفتند و در خانه ملکیه میراثیه خود با ملاها و رؤساء قریه  
 صاحبیه تبلیغی نمودند . و در اسامی قراء مازندران  
 غالباً لفظ کلا یا کله بضم کاف که فارسی و بمعنی قریه است  
 بتقدیم مضاف الیه بر مضاف برسم آن لغت است و در بمعنی  
 درخت و یا مخفف دارا بمعنی دارنده میباشد .

( دافق ) در ریف ق ذکر است .

عربی بمعنی مصیبت و بلیت تیره سخت  
 ( داهیه دهما ) در لوح طب است :  
 " وعند الامتلاء داهیه دهما " .  
 و برای مبالغه بدهما بمعنی سودا مونت ادهم وصف  
 کردند . و در لوحی دیگر است قوله :  
 " نفوسی که با داهیه دهما و منتسبین او مروده  
 دارند کمال ستر و صیانت لازم و واجب آنها من اعداء الله  
 و اولیائش از قبل این امر مستور بود کل رانهی فرمودند که

در باره میرزا رضاقلی کلمهای نگویند و مستور دارند و لکن  
 درین سنه از داهیه دهما رجالة و از محرمهای میرزا  
 رضاقلی که یکی میرزا محمود باشد بعضی خباثهای کلیه  
 که در قلبشان بود ظاهر شد بر کل اجتناب و احتراز لازم  
 و آنچه را مطلع شوند انتشار میدهند دوستان الیه را چه  
 حاصل از معاشرت انفس خبیثه کاذبه مقرریه عنایت قبل  
 تا سنه قبل حفظ فرمود و لکن در این سنه امری از ایشان  
 صادر شد که ستر آن حرام است انتهی و مراد از داهیه  
 حرم منقطعه باب اعظم است که نسبت بجمال ابهی مخالف  
 و معاند بود و شرح حالش در ظهور الحق مبتین و مفصل گردید  
 و مراد از میرزا رضاقلی برادر ابی معروف ایشان است که  
 در آن تاریخ مذکور میباشد .  
 و در لوحی دیگر :

" امروز اهل بیان اخسر از حزب شیعه مشاهده  
 میشوند و ضعوا الیهیم و اخذوا اهوائهم حضرت دیوان  
 را ابوالشروع نامیدند و خلیل الرحمن را ابوالدواهی  
 و بظلم تمسک نمودند و خونش ریختند " الخ  
 تفصیل نیز در ظهور الحق مسطور و در ضمن حق و خلیل  
 و دین زکری است

عربی تالیف حاوی دانستنیهای لازمه  
(دائرة المعارف) مصر و جامع معلومات متنوعه مشهور است  
در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد  
مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحریک  
صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد بهاریس توجه نمود انتهی  
که تفصیل ضمن شرح حال جمال ذکر است .

صیغه مبالغه عربی بمعنی کذاب و پسر  
(دَجَال) مکرو فریب و اشتباه انداز است و برای  
شهرت بسیار در اعتقاد مسیحیان  
و مسلمانان که در آخر الزمان آید متداول و ضرب المثل  
گردید و از غضن اعظم عبدالبهاء در رساله سیاسته است :  
" ای احبای الهی گوش هوش آویخته و از فتنه جوئی  
احتراز کنید و اگر بوی فساد از نفسی استشمام نمائید و لو  
بظاهر شخص خطیری باشد و عالم بهینظیری بدانید دَجَال  
است و مخالف آئین ذوالجلال "

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان  
است :  
(دَحْض) " لعل لا تُد حِض الحق " یعنی

حق و راستی باطل و زائل نکنی .  
و قوله :

" قل خافوا الله ولا تدحضوا الحق "

عربی اصلاً بمعنی دود و عرفاً بمعنی  
(دُخَان) استعمال و کشیدن توتون و تنباکو  
گفته میشود و لوح دخان از حضرت  
عبدالبهاء معروف است .

عربی بمعنی وارد در دسته بسته آنها  
(دَخِيل) و غریب و نیز تخلص شعری شاعری آذربایجانی  
از مؤمنین امر بیان که در ظهور الحق  
بتفصیل بیان شد .

در خطایی بیانی شفاهی از غضن اعظم  
(دَدَا) عبدالبهاء برای جمعی از دوستان است  
" عزیز دده رئیس طائفه مولویه

در اسلامبول از علماء بود و خدیو اسمعیل پاشا او را دوست  
میداشت و با خود بمصر برد او در شیی زکری بها کرد که  
بعضی از احباباً مانند حاجی نیاز هم حضور یافتند و از ایشان  
پرسید از اخبار عکا چه دارید گفتند که بهاء الله آنجا  
مسجون است پرسید که آیا برای کسی امکان دارد که

بزیارتش برسد گفتند هلی ولی باکمال سختی پس مقدار نیم ساعت اندیشه کرد و سر بلند نموده گفت من وامثال ادما داریم که مظاهر حقیقتیم ولكن باید راست گفت کسه بهاء الله مظهر حقیقی میباشد انتهی دده بفارسی وترکی پیرو پیشوای درویشان است .

دُرّه گوهر درشت . در لوحی است :

( دُر ) و اصل این حرکت از تجلیات نقطه

اولیه که در مقامی بستر اول و طراز اول

و درّه بیضا تعبیر شده " الخ

از قرائه قائنات خراسان که در سنین

اولیه این امر مرکزی شده مورد حمله

و تعرض بسیار گردیدند و از جمله

مؤمنین اولین عباسقلی که پیر روحانی تخلص یافت ریاضت

میکشید و هنگامیکه بمراق عرب بهر زیارت رفت مطلع و متوجه

گشت و با خود از آثار بدیعه بخط سحر آورد و موقعی که

بمهران رسید مذهب و شهادت عمومی بابیان وقوع داشت

و بعد از عودت بوطن در آنحدود بوسیله فاضل قاینی

او وامثالش تکمیل ایمان جدید یافتند و زوجهایش

بهرانش یکی حاجی آقا محمد که بعداً کهل روحانی لقب

یافت و نیز آقا علی و آقا حسن و آقا زین العابدین و میرزا

محمد علی جوان ایمان آوردند . دیگر آقا محمد علی

مجتهد و آقا میرزا علینقی مجتهد و ملا علیرضا و حاجی

ملا عبد الله و ملا عبد الرسول شیخ الاسلام و آقا میرزا باقر

و میرزا مهدی صدر العلماء و میرزا علی نایب و ملا محمد طوسی

طیب و کربلائی ملاحسین و ملا جواد و آقا میرزا داود

و میرزا ابوالقاسم و میرزا عسکری و آقا جان خان و میرزا

محمد تقی و کربلائی میرزا طاهر و میرزا محمد صنی و

آقا سید جلال و نظیر علیخان تقریباً بعد از یکصد و پنجاه

رسیدند و بعداً بسال ۱۲۸۴ بواسطه رسل و مبلغین

ایرانی و غالباً بواسطه نبیل زندی همه بهائی شدند

و مورد تعدیات گشتند و مشیه الله بن ملا علی بمضرب

چوب حکومت کشته شد و در آثار بسیار مذکورند و در السواح

و در آثار ۶۶م خطاب بجوان روحانی قوله :

" صحیفة الله المهیمن القیوم هو الله تعالی شأنه

الحکمة والبیان یا جوان روحانی علیک بهاء الله الابدی

نامه شما در سما عز احدیة بشرف اصغاه مولی البریته

فائز . . . عالم بیان بعالم شیعه تبدیل شد بعینه

و بظاھر و باسما و صفاته و باوامه و طنونه بل اهلش

ابعد و اخسروا جهل مشاهده میشوند " الخ  
و در لوحی است :

" جناب جوان روحانی آذی حضر و فاز بسمی آذی  
هاج عرف الله المهيمن القيوم هذا كتابٌ نزل بالحق  
من سما مشية رب العالمين . . . يا جوان روحانی  
اسمع نداء الله الابدی اته انزل لك من سما البيان  
ملا ینفد بدوام ملكوته العزيز البديع " الخ  
و در ذیل نام نبیل شقای ثبت میباشد .

عربی جمع دَر بمعنی گوهر درشت .

( دَرَر ) دَرر البهتیه نام رساله عربیه تألیف

میرزا ابوالفضل گلهایگانی شهیز که در

مصر جواب سوالات حکیم نورالدین قادیانی را نوشتند

قریه ایست از توابع ساری مازندران

( درزیکلا ) بهائیان آنجا ملامطیعا با خاندانش

مطیع دیگر ملا عبد الله با خاندانش

عبدی دیگر ملا رسول با خاندانش قدیمی دیگر اسد الله

با خاندانش اسدی دیگر میران خوشرو روح الله صمیمی

عبد الله نوروزیان میثاق فدائی با خاندان

~~~~~

عربی زده . در وصایای مولی الو  
عبد البهاء است :

( دِرْع )

" حمدًا لمن صان هیكل امـ

بدرع الميثاق " که بر سبیل تشبیه بزرگ مطلق گردید .

قریبای از توابع آباده . در ایام ابهـ

( دِرْعُوك ) محل اجتماعی از اهل بها و مذکور د

آثار گردید قوله :

" هو القُدوس الاعظم الابهی کتابٌ نزل من لدى العظما

الی کل من آمن بالله الميهمن القيوم ان لاتعبدوا الا ایا

ثم انصروه بالذکر والثناء اوجنود الحکمة والاخلاق یا احبائ

هناک . . . یا عباس . . . و نذکر محمد قبل علی . . .

حسین " الخ

جمعی کثیر از درویشان از مؤمنین

( دَرُوش ) این امر شدند و در آثار ذکر یافتند

چنانچه در دوره بیان میرزا قربانعلی

از شهداء سبعة طهران و قهر الله و میرزا غوغا و غیرهم

و در دوره بهاء الله و بعده که خود آنحضرت در ایام

اقامت در کردستان نام درویش محمد بر خود نهادند و از

هنگام عزیمت از عراق بصوب اسلامبول نظر بملاحظه محیط

کشور و دولت عثمانی و نفوذ بکتابش در آن حدود برای خود و ذکور هم‌رهان زنی درویشی قرار دادند .

درویش صدقعلی و حاجی قلندر همدانی و حاجی نیاز کرمانی و درویش یونس و طیفور و توانگر و روشن و زکریا و درویش کرمعلی و درویش خندان از اهل فارس و درویش مسعود قزوینی در سفرنامه امریکا و غیرهم شد که شرح احوالشان در تاریخ ظهور الحق ثبت است و همگی مانند دیگر دراویش بزی طریقت از آنجمله گیسوان و شارب و لویه طویل آراسته بودند و گیسوان کوتاه نکردند و نیز در سنین اولیه که تقیه حکم فرما بود غالباً افراد مبلغین و مسافرین بهائی در بلاد خود راهزی درویشان در میآوردند و در لوحی که شمهای ذیل لغت طررق درج است چنین مسطور می باشد :

" بعضی از نفوس که خود را دراویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تاویل نمودند . . . در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار نمودند "

و در لوحی ذکری از دراویش چنین است :

" وقتی با سم صید توجه ببعضی از اراضی نمودیم تا بمحلی رسیدیم ملاحظه شد درویشی غذائی ترتیب

میداد از او پرسیدم چه میکنی مذکور داشت خدا میپزم با خدا میپزم از برای خدا میپزم مشاهده شد آن مسکین چقدر از شریعه عرفان رب العالمین دور است بعد توقف نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با او تکلم نمودیم تا آنکه اشسته آفتاب حقیقت از افق قلبش ظاهر و مشرق شد بمعدت قیام نمود و او یک رفیقی داشت برهنه مابین ناس نشینیده بود و بهمان کلمات ناطق بود و هر دو بانوار فجر معانی فاش کردند بقسمی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب بودند . . . از حق جل و عز میطلبیم احتیای خود را از شر بیانات مشرقه حفظ فرماید تا کل بما اذن الله ناطق گردند و بخند دست امر الله مشغول شوند " و از ضمن اعظم عبد البهیه است قوله :

" ای بنده آستان مقدس آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و برتفصیل اطلاع حاصل شد هفت وادی بجهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که درین وادی سلوک نمایند و باین اخلاق متخلق شوند روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند هر نام که عنوان گردد ضری ندارد درویش که از قلم اعلی تحریر یافت معنیش فحوای رساله

سلوك است و بسیار مقبول ولی جمعی الآن درینجهان اند و بظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطل و بارگران برسائر ناس بصنعتی مشغول نشوند و بکار و کسبی مألوف نگردند و خود را از آزادگان شمرند و حال آنکه از برای توت شمیران و فواکه توسرگان و موسم خرماى عربستان دو بیست فرسخ طی نمایند اینگونه نفوس مهمله البتة مقبول نه زیرا هر نفسی باید کار و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او باردیگر انرا حمل نماید نه اینکه خود حمل ثقیل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد باری سیر و سلوک دروادی عشق و محبة الله بسیار محبوب و ذکر مقبول و از شدت فرح و سرور غزلخوانی و نغمه سرائی بسیار مطلوب و مادون آن اوهام و عیوب و عليك التحية والثناء و ذکرى ضمن لغت فاران در الواح از درویش خدا ثبت است .

و نیز ضمن لغات روضه صرف و قوس و غیرها ذکرى میباشد عربی بمعنی متلائى و درخشان و نافذ

(دُرِّی) در لوح سورة الذبح است :  
 " وَاصْفُوا اِيَادِي الْفَلِّ عَلَى هَذَا

القلم الدرّی العزیز المحبوب "

و در لوح بحاجی محمد کریمخان است :

" نشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات الدريّات الخ  
 که در تریاق ذکر است در آثار این امر  
 ( دِرِّیاق ) خصوصاً در آثار فارسیّه و خطابها بنوع  
 تشبیه و استعاره بغایت کثرت مستعمل

است فی المثل قوله :

" نام او ( حضرت بهاء الله ) در یاق هر سردی است  
 و حرارت بخش هر سردی در یاق اعظم است " الخ  
 در رساله مدنیّه است :

( دَرِّیبار ) " مؤلف محقق مشهور در بیار از

اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین  
 و دانایان اروپا اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است  
 در کتاب مستقی بترقی دز ادبیّات که از تألیفات مشهوره  
 او است درین باب در اکتساب ملل اروپا قوانین مدنیت  
 و قواعد ترقی و سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان  
 نموده "

هیپولیت دریفوس بهائی و مادام دریفوس  
 ( دریفوس ) ضمن نام پاریس و لغت امه ذکر است .



بمعنی قلعه پل . شهر معروف  
( دَرُوخُون ) درخوزستان بمناسبت بنای پل  
دارعالی از دوره ساسانیان بر روی رود  
آبدیزه است .

در لوحی است قوله :  
( دَسَاتِير ) " بگواید ستوران دریای بخشش  
امام ابصار مَوَاج اوهام را بگذاریسد  
وقصد افق نیر ایقان نمائید وگمراهان را بخبا عرفان  
مقصود عالمیان آگاه سازید از برای خدمت این روزپیرروز  
آمده آید جمیع دفاتر و دساتیر گل را بشارت داده و بلباقه  
این یوم مبارک و ظهیر آن مسرور نموده " جمع دستور بمعنی  
کتاب قانون و تلویح بکتاب دساتیر پارسیان است .

و دستجرد قریه‌ای بفاصله قریب  
( دَسْتِگُور ) شش فرسخ از پیرجند که تقریباً ۵ نفر  
بهائی جمع بودند و در دوره میثاق  
مرکز بهائی گردید .

فارسی بمعنی پیشوای روحانی  
( دستور ) زردشتیان . در لوحی از حضرت  
بهاء الله است قوله :

" امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست " الخ  
عرف فارسی فرمان کار . از حضرت  
( دَسْتُور الْعَمَل ) عبدالبهاء در مقاله ستیاح است قوله :  
" دستور العمل داد "

در لوح بناصرالدینشاه است :  
( دَسْکِرَة ) " قد جعل الله البلاء غایة  
لهذه الدسكرة الخضراء و ذبالة "

لمصباحه الذی به اشرقت الارض والسما " الخ  
در هاشم بعض نسخ قدیمه خطی آن لوح که ترجمه لغات  
نادره عربیه نوشته گردید چنین مسطور : " دسکرة مزرعه "  
یعنی خداوند بلاها را بهر این مزرعه معموره سبز و خرم  
باران صباغهای و بهر چراغ امرش که بآن آسمان و زمین  
روشن گردید فتیله قرار داد . و اشاره هذه الدسکرة  
الخضراء ظاهر این است که راجع بنفس عگا بنوع پیشگوئی  
از مقام عظمت آن باشد و ممکن است مراد از هر دو جمله را  
بنوع تشبیه امر بهائی گرفت . در اصل لغت دسکرة بمعنی  
قصر با خانه های اطراف و بمعنی قریه و صومعه است .



(دَع)

درودع ثبت است .

مصدر عربی بمعنی نداء و طلب

(دُعَاء)

و خواستن و خواندن و در آنچه خدا را  
بآن میخوانند شهرت استعمال یافت

و در اصطلاح شیعیان و پیروان این امر اطلاق بر آثاری  
میشود که بمنظور درخواه و درخواست از خدا صدور یافت.

و جمع دُعَاء اَدْعِیْهِ و جمع دعوت دَعَوَاتٌ میباشد و از همسه  
ادعیه کثیره صادره از نقطه البیان دعاء صباح معروف  
است قوله :

" بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا مَنْ حَكَمَ عَلٰی الصُّبْحِ

بِنُورِ الضُّیَا " الخ

و نیز ادعیه مخصوص ایام هفته بنام اربعه عشر و ادعیه  
مخصوصه سال و غیرها است . و از مقام ابهی " دعاء

یدعوه محیی الانام " شهرت دارد و جمله : " یدعوه "  
بمعنی یدعوبه یا بمعنی یقرؤه استعمال شد و جمله :

" هَذَا مَا دَعَيْتَ اللّٰهَ بِهِ " در آخر این دعاء شایسته

اصل نسخه " دعوت اللّٰه به " بود . و در مناجاتی است :

" و ما دعوتهم الا بما بعثتني به "

و در لوح رئیس است :

" ودعاه الى الله ونهاه عن الشرك . . . ولا يعرفون

الذي يدعونه في كل حين "

عربی بیشه و درختان بسیار توپهم رفته

(دَغَل)

ادغال جمع . در کتاب اقدس است .

" وَيَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰی الْاَدْغَالِ وَالشُّوَابِحِ

وَالْجِبَالِ وَالْقِنَانِ وَالشَّنَاخِيبِ " خدا را بر اشجار بهم

بپیچیده و بیشه ها عبادت کند .

دَفَّ و اِدْفَافٌ و اِسْتَدْفَافٌ مصدر عربی

(دَف)

بمعنی بال بهم زدن مرغان و نزدیک

زمین در هوا گذشتن آنها .

در آثار نقطه البیان است قوله :

" هَذَا الطَّيْرُ الْمُدِيفُ فِي جَوِّ الْعَمَاءِ "

و در آثار ابهی در سورة البصائر :

" وَمَا تَسْتَدْفُ حَمَامَةُ الْقَرْبِ فِي قَلْبِكُمْ "

و در لوحی دیگر :

" لَيْسَتْ دَفٌّ بِذَلِكَ وَرَقًا حَبْكُ فِي مَلَا الْكُرُوبِينَ "

مدْفَع تَوْب . مدافع جمع . در لُوح  
( دفع ) بشیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی  
است قوله :

" على شأن ما منعهم مدافع العالم ولا سيوف الامم  
عن التوجه الى بحر عطاء ربهم المعطي الكريم "  
دِفَاع بمعنى مدافعه از هجوم . در خطاب و بیانات  
شناهتیه مرکز میثاق برای جمعی در خصوص دفاع مشترک  
از خود است قوله :

" مسافرین کشتی با آراء و ظوَب مختلف که دارند همینکه  
خطر و پیش آمد غرقى حاصل شود اختلاف مرتفع گردد و بیم  
آنانرا مجتمع کند و متحد الفکر میشوند که فکر خلاص جانیشان  
باشند "

دَفِق اِنْدِفَاق بمعنى ریختن . دافِق  
( دَفِق ) ریزان . در خطاب و مناجاتی است :

" اناجيك بقلب خافق و دمع

دافِقِ "

و در خطاب و مناجات و زیارتی است :

" ودعوت الى ربك بلسان يندفق منه الا ذكار "

مستعمل و متداول در عرف فارسی نوعی  
( دَگَنَك ) از چماق . در خطابی بفائزه خانم  
است قوله :

" چوب و چماق و گرز و دگنك " الخ

ادله حَقَانِيَت مدعیان الهی را مستنبط  
( دَلَائِل ) از کتب و آثار عقل توان بشمار ده بدین  
طریق آورد :

- ۱- شخصیت و ادعای و قیام ۲- استقامت ۳- صبر بر
  - بلايا و جانفشانی و از مقام بهاء الله مخصوصاً نشر امر خود
  - در حبس ۴- نفوذ و غلبه و قدرت و نسخ ما قبل ۵- بروز علم
  - شکرف از بیعلمان ۶- ایمان و شهادت علماء و متخصصین
  - با ایمانی ۷- کتاب و آیات ۸- انطباق با پیشینیان
  - گوئیهای سابقین ۹- تحقق بشارات و اندازات و مواعید
  - ۱۰- عدم حصول موجبات بهم خوردگی بلکه موافقت
- تائیدات غیبیه

در تفسیر سوره " والشمس است قوله :

" و دلیع دیک العرش بالحكمة ( دلح )

والبيان وانتشرت اجنحة الطاووس فی

الرضوان " الخ یعنی خروس عرشى بحکمت و بیسان

زبان در آورده آواز خواند و مقصود تشبیه و تبیین قوت  
قدسیه منطبق مظاهر الهیه و نشر الواح و معارف رحمانیه  
است و نیز در مناجات عید رضوان است قوله :

" ثم اسألك يا الهى بسمك الذى به تدلج ديك الشمس  
فى لاهوت العما بتدلعات عز فردانيتك " الخ و در نام  
ديك العرش ذكرى است .

عربی بمعنی تیره و تاریک شدید بحال

(دَلْمَاء) نومی و نیز شب سلخ ماه قمری . در لوح

مشهور بناصر الدین شاه است :

" سوف تشق اليد البيضاء جيبًا لهذه الليلة الدلما "

و در لوح مشهور بر رئیس دولت عثمانی قوله :

" يا قلم الوحي ذكر من حضر كتابه تلقاء الوجه فى

الليلة الدلما "

و در مناجاتی در خطابی :

" قد احاطت الليلة الدلما كل الارجا "

عربی مغز سر . در لوح رئیس است :

" وكذلك بتوجهها الى الدماغ

والرأس واسباب اخرى يظهر حكم

العقل والنفس "

(دِماغ)

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان  
(دلو) است قوله :

" وما ورد علينا سيارة ليُدلوا دلهم  
هم "

و در سورة الذبح :

" تالله الحق ان الغلام قد وقع فى جبّ البغضاء

فياليت يكون من سيارة ليُدلى دلو النصر لعل يخرج به

الغلام ويستضيء وجوه اهل السموات والارض " مشتعل

بر آیات قصه قرآن راجع بدلو بچاه انداختن ظاهری

مصری برای کشیدن آب و در آوردن یوسف از چاه است که

مقام ابهی بنوع تشبیه یوسف میباشد و در چاه بغض و عداوت

اعداء افتاده و منتظرند زائرینی رسیده دلو نصرت بیندازند

و از چاه در آرند .

در ضمن مناجاتی از مرکز عهد ابهی

(دمدم) عبدالبهاء است :

" وما اسمع الآصوت الرجود المدمة

من الآلات الملتهبة الطاغية النارية " مددمه بمعنی مهلیکه .



معرب از دُسه واژه فارسی بمعنی  
( دِمَقْس ) بافته ابریشمین سفید استعمال میکنند

در لوحی است قوله :

" فاستمع ندا ربك عن يمين العرش خلف الف حجاب  
من الحرير الدّمقس المنير "

در لوحی از سجن عکا خطاب بطیب

( دنف ) قوله :

" قد ادنف الذین وردوا هذه

المدینة " مراد آنکه هم سجنهایشان بیمارستری شدند

عربی مؤنث ادنی بمعنی نزدیکتر

( دُنیا ) و پست تر ولی در قرآن لقب و نام این

جهان گردید . در کلمات مکنونه

است :

" ای دوست من توشمس سما قدس منی خود را بکسوف

دنیا میالای حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب

از خلف سحاب بدر آئی و جمیع موجودات را بخلعت هستی

بیارائی "

و در لوح بر رئیس دولت عثمانی است قوله :

" و باشیای مزخرفه دنیای دنیّه از حق ممنوع نگردید "

و در لوحی دیگر :

" انا ما اردنا من الدنیا الا اهلها وانها من حیث  
هی هی موطنی قدمی و مرتع اغنامی و منظر اولیائی و مطلع  
ظهورات قدرتی و مظهر اسمائی الحسنی و صفاتی العلیا  
ان ربک هو المبین العلیم "

در روضن سلوک از مقام نقطه بیانی در وصف دنیا است .

و لوح دنیا از مقام ایسی معروف کد اولش قوله :

" محمد رثنا سلطان مبین را لائق و سزا است " الخ

و این لوح مخزن جواهر نصایح و قوت کلام میباشد کسسه

در اواخر ایام صدور یافت چنانچه در آغاز ذکر حبس حاجی

ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی

در طهران و در اواسط ذکر اعظمیاد و شهادت بهائیان

در یزد بدست جلال الدوله و شهادت حاجی محمد رضا

اصفهان در عشق آباد است که در سنه ۱۳۰۸ هـ ق اتفاق

افتاد و شامل تأسف از خونخواری ایرانیان و نصایح بهائیان

در مقابل آن اعمال میباشد و لذا تاریخ صدور این لوح همان

سنه میباشد و نیز درین لوح فقط بی درین تعلیم اصول

و آداب اداره جهان و تأسیس دارالشوری را دارند .

عربی جمع دایره . در اصطلاح بیان  
( دَوَائِر )  
حرزی بود که باب اعظم بر سینه امر  
نمودند .

اولوالدّ وائر زنان اند که بر سینه داشتند و در سبع ذکر  
است .

عربی درخت بزرگ . در لوحی است ؛  
( دَوْحَة ) " اذا سمعت تغرّرات حمامة "

بیانی علی اغصان دوحه عرفانی "

و در خطاب وصایای عهد است ؛

" و طی فروع دوحه القدس "

و در مناجات آغاز خطاب معروف بعمّه است ؛

" ان یمرّ علی نسیم من حدیقه فواد ورقة نبیت "

من دوحه وحدانیتك "

فارسی معروف . قوله ؛

( دوست ) " دوست لساناً دعوی دوستی "

نماید " الخ که حسب الامر نسخه ها

با طرف فرستاده شد تا اکیداً کسی از بهائیان بزیارت

مکّاً نرود و نیز بدون حصول اطمینان با احدی مصاحبه "

ایمانی نمایند

و نیز قوله ؛

" بنام دوست بی نام و نشان الخ که ضمن لغت رئیس  
ثبت میباشد و در آثار والواح بسا اطلاق بر شخص ابهسی  
گردید .

عربی بمعنی هیئت حکمفرمای کشور  
( دَوْلَت ) معروف است . در لوح سلمان قوله ؛

" اول ضری که بر این غلام وارد

شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود "

و در بیان شفاهی در خطابی بهر جمعی که سؤال از واجبات  
در ایام جنگ آتی شد فرمودند ؛

" اطاعت اوامر دولت بر هر بهائی واجب است و گرنه

خطر بر همه هیئت شخص نافرمان بردار تعلق میگیرد چه

قانون دول حکم قتل بر عاصی در ایام حرب میباشد بلی

باید قبلاً سعی کرد که عدم ورود در میدان قتال را اجازه

دهند ولی چون دولت حکم بحرب دهد با تمام امانت

باید اجابت کرد " الخ

و دولت آباد نام قریه ای در اصفهان و نیز در ملایر

معروف و مذکور است .



عربی بمعنی باهوشی سرشار و حُسن  
(دَهَاء) رأی و تدبیر و حیلہ در رسالہ مدنیّہ  
است :

" همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکا خلقی  
و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نبی  
و دانش و استعداد طبیعی از مادون و دون و پست اند "

و در مناجاتی در خطابی است :  
" و وضعت الخصماء حبال العکر والدّهاء لهذّه  
الطیور المکسورة الجناح بسهام الجفّاء "

کاس دِهاق جام لبریز . در مناجاتی  
در خطابی است :  
(دِهاق) " ربّ اسقهم الکأس الدّهاق "

معموره معروف در شهرستان یزد مرکز  
جمعی از مؤمنین امر جدید و معارفی  
درین امر که در آثار بکثرت ذکر است  
(دِهَج) :

" یا اهل الدّال والهاء انا اسمعناکم صریر القلم  
الاعلیٰ " الخ و در ضمن نام هادی ذکری است .

ادهم در مؤنث و مذکر بمعنی تیسره  
(دَهْمَاء) و سیاه . در لوح طبّ است :  
" وعند الامتلاء داهیه دهماء "

و قوله :  
" بهما یحدث بلاء ادهم "

عربی جمع دار بمعنی مسکن . در لوح  
دِیَار رئیس است قوله :

" قل قد خرج الفلام من هذه  
الدّیّار ( که مراد شهرستان ادرنه میباشد ) . . . طوبی  
لکم بماها جرتم من دِیَارکم " الخ

قسمتی معروف از سوره . در خطابی  
و بیانی شفاهی برای جمعی از دوستان  
دِیَار بَکَر است :

" سید جواد باد و نفرار منی در دِیَار بَکَر صحبت کرده  
بود بعد یکی از آن دو مکتوب سفارشی آورد که پشت پاکات  
نوشته بود ( بر رئیس دین بایی بهائی ) و چون بدست  
جمال مبارک رسید جمال مبارک از سرور صدا زدند که  
موسوی بیابین که آوازه امر الله بدیّار بکر رسید "

(۱) موسوی خطاب مبارک بدجناب آقا میرزا موسی گنیم است .

عربی جمع دُجیة بمعنی ظلمات و تاریکی  
ها ( دِیاجِی ) در لوح سوره الحجّ خطاب بملأ محمد  
نبیل زرنندی است قوله :

" واحاطت الارض دِیاجی من کلّ الجهات " الخ  
دِیاجه و بغارسی دِیاجه فاتحه کتاب  
است : در کتاب اقدس است :

( دِیاج ) " قد طرّزه دِیاج کتاب الوجود "   
عربی تا وان و جرم قتل . دیات جمع  
در کتاب اقدس است :

( دِیة ) " من قتل نفساً خطأ فله دِیة  
مسلمة الى اهلها وهی مائة مثقال من الذهب "   
و قوله :

" قد ارجعنا ثلث الدیات كلها الى مقرّ العدل "

عربی بمعنی خروس عرش آسمانی  
( دِیك العرش ) ملكوتی كه در قصص قدیم بود و چنین  
نوشتند كه چون باواز آید همسه  
خروسان زمین بخوانند و در حکمة الاشراق ربّ النّسوع  
خروس بیان شد . در شرح کوثر چنانچه ضمن لغت زم ن  
درج است قوله :

" بمصاح ديك البهاء على قبة الزمان "   
و در تفسیر سوره والشّمس است قوله :

" و دلغ ديك العرش بالحكمة والبيان " الخ كه ضمن لغت  
دل ع و نیز لغت عرش ثبت است و اهل بها آنرا هم مانند  
ورقا عرشى رمز و تشبیه روح القدس و الهام و وحی و قوه  
قدسیّه مظاهر الهی تفسیر و تأویل کنند .

دِیمة عربی باران ملائم پیوست بی رعد  
( دِیم ) و برق . در خطابی و صورت زیارت برآ  
آقا سید احمد افغان است :

" و حیّ بدم الرضوان الوالی "

و دِیان در کتاب اقدس است :

( دین ) " قد کتبلمن دان بالله الدیان "

و مراد از " من دان بالله الدیان "

آنکه تدین بخدای مجازاتگر یافت و دِیان در آیه دوم -  
بمعنی حاکم و قاضی است و دِیان در دوره بیان لقب  
و شهرت ایمانی میرزا اسدالله خوئی از معاریف اهل بیان  
بود که صاحب بیان وی را بتطبیق عدد ابجدی حروف  
نامش و بناسبت حدیث شیمی معروف " کان علیّ دِیان هذه  
الامة " باین نام خواندند و در آثار و تاریخ مفصلاً مذکور

میباشد و در خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است :  
 " و همچنین خطاب بدیان مظلوم شهید . . . جناب  
 دیان علیه بها الله ورحمة بحضور فائز مطابق آنچه  
 از قلم نقطه اولی ظاهر شد " الخ  
 و در بناجاتی متعلق باایام صیام است :  
 " واخذه حبّ الرئاسة الى مقام سفك دم الـــــــذی  
 اختصت بین بریتك و جعلت مطهر احدیتك و سبیتك  
 بحرف الثالث لمن اظهرته بأمرک و نزلت فی حقه ما لا نزل  
 فی حق احد دونه و ان سفك دمه غلبت الظلمة علی نور  
 النهار و اخذ الاضطراب و الاضطراب کل من ركن فی الزوراء  
 و هكذا ما استشعروا و ما تنبّهوا و ابلغوا فی الشقة  
 و الاستكبار الى مقام اراد و اقتل من یذكرونه فی اللیالی  
 و الا نهار و انك عصمتنی بقدرتك " الخ  
 و بابیان در آثار و اقوال خود نسبت قتلش بایشان دادند  
 و جمله مسطور در نامه میرزا یحیی ازل خطاب بدیان  
 که در آثارش و در رساله بنام عمه رد بر مرقومه غصن اعظم  
 عبد البها ثبت است قوله :

" سیجئی محمّد من الفعّام و یضربك بالسّیف "

و نیز جمله اول نامه که خطاب باواست قوله :

" من الملقی الاعلی الی الدّنی الادنی "

که نیز در رساله مذکوره ثبت است معلوم میدارد که نامه  
 تضرّع و توبه آمیزش تأثیری نکرد

فارسی تاج و افسر بزرگ مرصع پادشاه

( دیرعلیم ) و نیز تخت و چاربالش شهبان و پتسر

سایبان . در رساله سیاسیّه است :

" ایران ویران شد و دیهیم جهانی مقرر و سریر  
 دیوان "



حرف - ز

ذ

در آثار فلسفیه عرفانیّه بمعنی بی توجّه  
بخارج و عارض و باستناد بذاتش  
بذاته) و بعلمت ذاتش . در سورة الذّبح است :  
" شهد الله في ذاته لذاته بذاته بأنه هو الله لا اله  
الا هو الظاهر الباهر المستور و اشهد في ذاتي لذاتي  
بذاتي " الخ

در لوحی است :  
( ذیب ) " بسم الله البهي الابهي ذب  
قد ارسل اليك من سجن السبحان ما  
نزل لك من سماء " الخ رمز از ذبیح حاجی محمد  
اسمعیل کاشانی است . .

عربی مگس . در لوحی است قوله :  
( ذباب ) " جناب امین هو الله العالم  
الخبير امین اگر تفصیل این ارض را  
خواسته باشید آن الذباب فیها استنسر لذا اوقعه الله

فی الهاویة و كذلك امثاله لعنهم الله قد فسدوا و افسدوا  
على شأن نطقت لسان العظمة بعدا هلاکم ما غفر الله  
رمن لحوودهم " الخ اشاره بواقعه سید محمد و غیره در  
عکا میباشد .

عربی فتیله چراغ . در لوح خطاب  
( ذبالة ) بناصرالدینشاه است قوله :  
" و ذبالة لمصباحه الذي به اشرقت

الارض و السماء "

عربی بمعنی مذبح و نزد اسلامیان  
( ذبیح ) طبق تفسیر برقرآن و وفق روایات  
مأثوره اسمعیل بن ابراهیم ذبیح الله

و قربانی خدا بود و در این امر چند تن را ذبیح لقب  
و شهرت شده در الواح و آثار کثیره مذکورند و راجع  
به آقا سید اسمعیل زواره ای در لوحی است قوله :

" فی کل سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعیلاً و ارسلناه  
الی مشهد الفداء و ما فدیناه بذبح كذلك قضی الامر من  
لدى ربك العزيز المختار منهم اسمعیل الذي سرع سرعاً  
الی مقراً لفداء في العراق بعد الذي انجذب بكلمة من  
لدىنا و فدی نفسه منقطعاً عن الاکوان "

و شرحی در حق او و حاجی محمد اسمعیل کاشی در ذیل  
نام اسمعیل ذکر است و در لوح رئیس راجع بحاجی  
محمد اسمعیل کاشی است :  
" یا ذبیح الروح لك " الخ

و در لوحی خطاب بپسرش غلامعلی تاریخ ۱۳۰۱ است  
قوله :

" یا غلام ان ابک فاز بالاقبال فی اول الايام و شرب  
رحیق المختوم باسمی القیوم انه من قبل و آمن و قام  
على خدمة الامر الی ان استشهد فی سبیل الله رب -  
العالمین قد رقم اسمه من قلمی الاعلی من الشهداء فی  
الصحيفة الحمراء و سَمَّیناه بالذبیح فی کتابی المبین علیه  
بهائی و بهاء من فی السموات و الارضین "

و در لوحی راجع باقا میرزا محمد حسن سلطان الشهداء  
که در نام حسن ذکر است قوله :

" قد رجع حدیث الذبیح . . . قد ظهر الفداء الاکبر  
و الذبیح الاعظم . . . و الذبیح توجه الی مقراً الفداء "  
و در ضمن حرف صاد ثبت است قوله :  
" یا ارض آین الذبیح الاعظم . الخ

~~~~~

عربی بمعنی کوچکترین جزء ماده و  
( ذرّ - ذرّة ) بمعنی غبار ریز پراکنده و بمعنی مورچه  
ریز در خطبه شرح سورة البقره است  
قوله :

" قد رأيت في ليلتها بان ارض المقدسة قد صارت  
ذرة ذرة الخ بيان خوابی است که در شیراز در موقع  
وفات حاجی سید کاظم رشتی و انتقال مرکز علم از کربلا  
بشیراز دیدند . و در لوح رئیس است :  
" واسمع نداء كل الذرات هذا لمحبوب العالمين "  
و عالم ذریا زرعما اصطلاح فلسفی رمزی و عرفانی است  
که در آثار این امر نیز مذکور میباشد از آنجمله در لوحی  
است قوله :

" واز آنجائیکه این سلاطین وجود در زرعما و عواالم  
ارواح " الخ و عما بوزن و معنی خفا میباشد و در ابر  
رفیق نیز استعمال میشود و عالم ذر چنانچه در قرآن است :  
" وَاِذْ اخذ رَبُّكَ من بنى آدَم من ظهورهم ذریتهم  
و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا "  
سمان عالمی است که آحاد بشر قبل ازین عرصه شهادت  
بوحدانیت ذات خدادادند و در آثار اسلامیه چنین

نوشتند که بشر قبل از وجود درین عالم شهود بخطاب  
الست بریکم مخاطب گشتند برخی نعم گفتند و کفر  
ورزیدند و بعضی بلی گفتند و مؤمن شدند و هر یک را طبق  
آن عالم در عرصه هستی مآل و نصیبی مقدر گردید .  
و در خطابی است قوله :

" هوالله يا امة الله نامه شما رسید مضمون معلوم گردید  
جواب مختصر مرقوم میشود عالم ذر که گفته میشود حقایق  
و تعینات و تشخیصات و استعدادات و قابلیتات انسان در مراتب  
علم الهی است چون استعدادات و قابلیتات مختلف است  
هر یک اقتضائی دارد آن اقتضا عبارت از قبول و استعداد  
است " الخ

در لوح سلمان :

( ذر ) " ثم قال الناس بما عندهم "

امراز و ذر یعنی مردم را با آنچه دارند  
واگذار .

در لوح بناصرالدینشاه است قوله :

( ذرع - ذراع ) " واین من طال ذراع عفی "

العصیان و مال ذرعه عن الرحمن "

ذراع بازو و ذرع سینه یعنی کجاست آنکه بازویش در نافرمانی

دراز و سینهاش منحرف از خدای مهربان بود .

در لوح خطاب بناصرالدینشاه است :  
" وَرَدَّ عَلَيَّ مَا نَزَفَتْ بِهِ دَمْعُ الْعَارِفِينَ " بر من اموری وارد شد که

چشمهای عارفین بآنها اشک ریخت .  
و در دعاء یدعوه محیی الانام " است :  
" لَذَا تَضَطَّرَبَ نَفْسِي وَتَذَرَفَ عَيْنِي "

عربی بلندی و جای بلند و طرف اعلا ی  
( ذِرْوَة ) هر چیز وقله و اوج . ذِرْوِی جمع . در

لوح حکمت است :  
" اُولَئِكَ بَلَغُوا الذُّؤَةَ الْعُلْيَا وَالْغَايَةَ الْقَصْوَى "

و در لوحی است :  
" قَلَّ السَّدْرَةَ قَدْ ارْتَفَعَتْ بِالْحَقِّ وَلَا يَبْلُغُ ذُرَاهَا طَيْرٌ " افئدة العارفین

بسه حرکت زال عربی فرزند و نسل .  
( ذِرِّيَّة ) ذرّیات، ذراری جمع . در کتاب اقدس  
است :

" اَنَا لَمَّا سَمِعْنَا ضَجِيجَ الذَّرِّيَّاتِ فِي الْاَصْلَابِ "



که اصلاً مصدر بمعنی بخاطر داشتن  
و ملتفت شدن و یا بزبان گفتن است و  
برصیت و ثناء و شرف و غیرها اطلاق شد

و در قرآن بر شخص پیغمبر و کتاب خدا خصوصاً تورات و قرآن  
لقب قرار گرفت و در تفاسیر و اخبار و آثار شیعه بکثرت  
بر قرآن و رسول و علی و ائمه تفسیر گردید و در اوائل  
امر جدید لقب و شهرت باب اعظم گشت که محضر اشاره  
بر موز آیات مذکوره قرآن و برای انطباق بانام کریم خود و  
بمنظور آنکه نام و تشخیص شخص مشهور نشود و موجب  
تعرض اعداء نگردد خود را " ذکر اسعرب " خواندند چنانچه  
در صحیفه بین الحرمین است قوله :

" اِنَّ هَذَا كِتَابٌ قَدْ نَزَلَتْ عَلَيَّ الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ  
مِنْ لَدُنِّ عَلِيِّ حَمِيدٍ ثُمَّ قَدْ فَضَّلْتَ مِنْ يَدِ الذِّكْرِ . . . . . اِنْ  
اسْمَعُوا حُكْمَ بَقِيَّةِ اللّٰهِ وَاَسْأَلُوْا مِنْ سَبِيلِ الْحَقِّ مِنْ ذِكْرِ اسْمِ  
رَبِّكُمْ " الخ

و در کتاب شرح سوره یوسف که نخستین کتاب آسمانی  
جدید بود بدین عنوان ستودند قوله :  
" اَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْحَقِّ فِيْ شَأْنِ الذِّكْرِ  
قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ حَوْلَ النَّارِ مَنْزُوْلًا "

و در صحیفه مخزونه مذکور است قوله :

" ان هذه الصحیفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الى حجة محمد بن الحسن عليهما السلام ولقد اخرجها بقية الله صاحب الزمان عليه السلام الى بابيه الذكر لتكون حجة الله على العالمين "

و در سوره خامسة في علم الكتاب قوله :

" السورة الخامسة في المحرم بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر الله للورقة الحمراء عن شماغل بحر الاخضر لاله الآ هو قل اياى فاشهد ون وان في يوم الاول من هذا الشهر في السنة ١٢٣٥ قد ولد الذكر على الارض المقدسة وينادى الحق في الحين ان الملك لى وانا العلق الكبير "

وقوله :

" لو كشف الغطاء عن بصائرهم ليشهدون بان ذكر الله فيهم اولى بهم من انفسهم وانه لا كبر في كتاب الله عما كان الناس يسألون . . . وان اليوم لا يقبل عمل احد منكم الا وان تؤمنوا بذكر اسم ربكم "

وقوله :

" ان اصبريا ذكر الله ولا تحزن "

وقوله :

" وابلغ سلام ذكر اسم ربك الى المؤمنين وقل

الحمد لله رب العالمين "

وقوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الذى نزل الكتاب

على من يشاء من عباده وانه لا اله الا هو العزيز الحميد وانه لكتاب قد فصل فيه حكم البدع تنزيل من لدن على حكيم تلك آيات القرآن قد نزلت من لدنا على قسطاس مبين وان ذلك حكم من كتاب ربك لا مبدل لحكمه تنزيل من لدنا على صراط قويم ان اتبع حكم مانلقى اليك من كتاب الاذن فان الساعة قد اتت بالحق والله سميع عليم . . . قل لو كان من عند غير بقية الله ينزل لا استطاعوا ان يأتوا بمثله سبحانه الله عما يشركون تلك آيات اللوح قد نزل في حكم باطن القرآن لعل الناس بآيات الله يوقنون اقرء كتاب ربك لا اله الا هو ثم ابلغ حكم ما نزل فيه الى الناس لعلهم بآيات الله يتذكرون ثم بلغ مثل ما نزل اليك في ذلك الكتاب الى المؤمنين الذين اتبعوا آيات الله بالحق فاولئك هم المهتدون تلك الآيات حجة من بقية الله لمن يشاء ان يكون من المهتدين وان ذلك الكتاب حجة من لدنى لمن اراد ان يؤمن بآيات ربك . . . قل يا ايها الملا لقد جاءكم ذكر

من بقية الله مصداقاً لما جاء النبيون والمرسلون — عند الله ألا تعبدوا إلا آياته ذلك الدين الخالص فمالكم كيف لا تشعرون إنما المؤمنون في كتاب ربك من آمن بالله وآياته واتبع حكم الذكر من لدنا . . . وإن حكم ربك في ذلك إن اتبع حكم ما نزل في الكتاب من قبل ثم اظهر ارض التي قد كتب الله عليك لا أيام ذكر اسم ربك فإن الوعد إن شاء الله من حكم الكتاب لمن قريب ( وعده ظهور در ظهر كوفه در زمان قريب ) وإن كلمة الاسم قد حرم في الكتاب ذكره وإن ذلك من أمر الله قد قضى بالحق ( نهى از اظهار و ذکر نام است ) . . . وإن أراد من يهلفك الكتاب إن يستعين بشيئ من الأمر فاتبع حكمه فإنه لمن المقربين الأولين . . . وأبلغ سلاماً <sup>نك</sup> اسم ربك إلى المؤمنين وقل الحمد لله رب العالمين "

و بيان تغيير اراده ظهور مذکور و علت آن در توقيعی دیگر است که در حال عودت از سفر مکه نیز برای حاجی

میرستید علی خال فرستادند قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذي قد نزل آيات على من يشاء وأنه لسميع عليم وإن ذلك حكم من لدى إن أرسل لي كتاباً فيه احكام الناس ما هم كانوا

عاطلين ولقد أرسلنا من أم القرى ورقات فيها احكام السبيل لما كانوا سائلين ولما قد علمنا حكم ارض المقدسة من شرك اهلها بآيات ربك قد جاء الحكم ان اسر من سبيل البحر . . . الى ذلك اليوم كنا على ارض المخامن النازلين . . . ولقد فصلت في الورقات المدنية علم ما قد سرق لي في السبيل . . . ولقد اخذت في المدينة ثلاثين عدداً من حجر ناقض لما جاء بورقة من خطي وكذلك لمن جاء بورقة اخرى اثني وعشرين عدداً ريال . . . فيا ايها السائل ماذا ترى في رجعي وإن امر الله اكبر عما كان الناس يعملون وما ارى اكثر الناس الا في واد بعيد وإن في مقام الخوف حكم ربك غيبة الامر فارسل الي كتاباً من قريب ثم فصل فيه احكام البيت واهلها وما كان الناس في أيام ربك يعملون "

و در نسخ عرائضی که اصحاب میفرستادند خصوصاً عرائض آقاسید یحیی دارابی خطاب بعنوان ذکر است چنانچه نبذهای در ضمن شرح کوثر درج میباشد و در تویقعات کثیره برای اشخاص بسیار که از آن جمله در ضمن نام سلیمان ثبت است مانند عبارت : " ان هذا کتاب قد سطرت من ید الذکر " مرقوم فرمودند

و مقام ابهی در آخر کتاب ایقان دو آیه از قرآن آوردند که اشاره بانذار از اعراض و انحراف باشد قوله :

" وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضًا فِهُوَ لَهُ شَيْطَانًا فَهَوْلُهُ قَرِينٌ " و قوله :

و من اعرض عن ذکری فان له معیشةً ضنکاً " و یَعِشُ مضارع مجزوم ناقص واوی از عَشُو بمعنی اعراض و نقیض متکلم مع الضمیر مضارع باب تفعیل و تقیض بمعنی تقدیر است یعنی هرکه اعراض از ذکر پروردگار نماید شیطانسی برایش تقدیر میکنیم که قرینش باشد و ضنک بوزن و معنی تنگ صفت مشبّهه و مصدرش نیز بهمین وزن میباشد یعنی هرکه اعراض از ذکر نماید برایش زندگانی سخت و تنگی خواهد بود .

و شیخ احسائی در شرح الزیارة چنین نوشت :

" قوله تعالى وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضًا لَهُ شَيْطَانًا فَهَوْلُهُ قَرِينٌ ذِكْرُ الرَّحْمَنِ هُوَ الْوَلِيُّ اِی وَ مَنْ یَضَعُ نُورَ بَصِيرَتِهِ عَنْ وَايَةِ الْوَلِيِّ بَعْدَ ظَهْرِ بَرَهَانِهَا كَالشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ اَوْ مَنْ یَعْرِضُ مِنَ الْوَلِيِّ اَوْ وَايَتِهِ اَوْ وَمَنْ یَعْمُ عَنْ قِرَاءَةِ فَتْحِ الشَّيْنِ وَانْتِهِمْ یَصَدُّ وَنَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ "

یحسبون انهم مهتدون فضلوا عن سبیل النجاة بمخالفة الولی من بعد ما تبین لهم الهدی " و در لوح بحاجی محمد کریمخان است قوله :

" لتشاهد ذکر الله الاعظم مستویاً علی عرش الظهور کاستواء الهاء علی الواو . . . کلمات باب اعظم و ذکر اتم الخ و لوحی است قوله :

" هذه سورة الذکر قد نزلت بالفضل لعل ملاء البیان ینقطعن عما عندهم و یتوجهن الی یمین العدل و یقومن عن رقد الهوی و یتخذن الی ربهم العلی الابهی علی الحق سبیلاً بسم الله الاقدس العلی الاعلی هذا کتاب نقطة الالی الی الذین هم آمنوا بالله الواحد الفرد العزیز العلیم و فیه یخاطب الذین هم توقفوا فی هذا الامر من ملاء البیانیین لعل یتشمرن ببدایع کلمات الله و یقومن عن رقد الغفلة فی هذا الفجر المشرق المنیر قل انا امرناکم فی الكتاب بان لا تقد مواطافة الّتی یتطهر منها محبوب العالم و مقصود من فی السموات و الارضین و امرنا ان ادركتم لقاء الله قوموا تلقاء الوجه ثم انطقوا من قبلی بهذه الکلمة العزیز البدیع علیک یا بهاء الله و ذمیر قرابتک



ذکر الله وثناء کَشِئْتِ فِي كُلِّ حِينٍ وَقَبْلَ حِينٍ وَبَعْدَ حِينٍ . . .  
 و منکم من قال انه يشرب الجای من قال انه يأکل  
 الطَّعام و منهم من اعترض علی لباسه واتى اشهد بنفسی  
 ماکان عند حضرته من ثوبین لیبدل احدهما الآخر " الخ  
 و خطاب بحاجی محمّد اسمعیل ذبیح کاشانی است :  
 " هوالمذکور فی کبد البهاء ذکر الله من سدره الامر  
 عن وراء سرادق العظمة خلف قلزم الکبرياء قد کان علی الحق  
 بالحق مشهورًا انه هو الكتاب الاعظم الّذی سطر من قلمی  
 الاعلی " الخ  
 و نام مشرق الازکار برای معبد بهائی در ضمن لغت  
 شرق درج میباشد . در کتاب اقدس است قوله :  
 " طوبی لمن توجه الی مشرق الازکار فی الاسحار  
 ذاکرًا متذکرًا مستغفرًا . . . قل مشرق الازکار انه کلّ  
 بیت بنی لذکری فی المدن والقری " و قوله :  
 " بل ینبغی لمن اراد الذکر ان یذکر فی مقام بنی  
 لذکر الله " الخ  
 و نیز در عرف اهل بها مجالس منعقدہ در ذکر اموات را :  
 مجالس تذکر مأخوذ از کتاب اقدس قوله :

" و هوالتذکر فی تلك الحالة " میخوانند و نیز :  
 ذکر و تذکیر و گاهی تکبیر در بسیاری از آثار حضرت  
 بهاء الله در مقام القاء تحیت اطلاق گردید چنانکه در -  
 ادبیات بهائیان متداول گشت در لوح معروف باحمد است  
 قوله :  
 " ثم ذکر من قبلی کل من سكن فی مدینة اللّٰهالمہیمین  
 القیوم " و در سوره قمیص است قوله :  
 " و الذین اذکرنا اسمائهم . . . و الذین ما اذکرنا  
 هم انت ذکرهم . . . ثم ذکر فی الكتاب ذکر عبادنا الاخری  
 (فعل ذکر با آنکه متعدی است بہاب افعال و تفعیل  
 مہجر افادہ تأکید و مبالغہ و کثرت رفت ) ثم ذکر ابیہ ثم  
 اخیه و من معہ " الخ  
 ممکن است کلمہ ذکر مصدر مضاف و مفعول مطلق فعل مقتر  
 اذکر باشد و بنا براین اعراب اسما سته معروف در نحو  
 حسب مشهور وقوع یافت . و در صورت زیارت امّ الالیاء  
 است :  
 " الذکر اللّٰع من افق الملکوت والنور الساطع من  
 افق سماء الجبروت " الخ

نام شمشیر علی امیرالمؤمنین و بسیار  
(ذوالفقار) از شیعیان بآن نام مستی بودند.

ذوالفقار خان دبیرالایاله مریدی  
فاضل از اهل خلخال و نیز ذوالفقار خان از بهائیان  
کردستان در آثار ابهی مذکور است

مصدر عربی آب شدن گذاختن . در  
(ذوب) لوح بشیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی  
است قوله :

"قد ناب کبد البتول من ظلمک"

و در لوح بحاجی ذبیح کاشانی :

"ولو عرفوا الذی ظهر یذوب اکباد هم من الشوق"

و نیز خطاب با و در لوح رئیس است :

"انک ولو ذاب قلبک فی فراق الله اصبر"

مصدر عربی چشیدن . ذائقه بر قوه

در لوح (ذوق) در لوح "مزه ها در زبان اطلاق کنند .

در لوح رئیس است :

"ذاقوا حلاوة الذکر"

و در لوح خطاب بسلیمان است :

"ذائقه سالم طلب کنید . . . در ذائقه مریض

حنظل و شکر در یک مقام "